

مسئله‌ی سیاهپوستان در آمریکا

Prinkipo ، ترکیه 28 فوریه 1933

سوابک Swabeck: ما در اتحادیه آمریکا در مورد این مسئله نه تفاوت‌هایی محسوس با شاخص‌هایی مهم داریم و نه هنوز برنامه‌ای را تدوین نموده‌ایم. بنابراین من فقط دیدگاه‌هایی را ارائه می‌دهم که بطور کلی بسط داده‌ایم.

چگونه باید ما به وضعیت سیاه‌پوستان آمریکایی نظر بیفکنیم: به مثابه یک اقلیت ملی یا به مثابه یک اقلیت نژادی؟ این برای برنامه ما بیشترین اهمیت را دارد.

استالینیست‌ها "خود مختاری برای سیاهپوستان" را به مثابه یکی از اصلی‌ترین شعار خود حفظ کرده و در نتیجه در ارتباط با آن خواستار یک دولت جداگانه و حقوق دولتی برای سیاهپوستان در نوار جغرافیایی سیاهپوستان هستند. کاربرد عملی تقاضای اخیر فرصت‌طلبی هنگامی را نمایان کرده است. از جانب دیگر، من تصدیق می‌کنم که در کار عملی در میان سیاهپوستان، با وجود اشتباهات بی‌شمار، حزب [کمونیست] همچنین می‌تواند چندین دستاورد را به ثبت برساند. به عنوان مثال، در اعتصابات نساجی جنوبی، جایی که تا حد زیادی **color lines** شکسته شده‌اند.

من متوجه هستم که Weisbord با شعار "خودمختاری" و حقوق جداگانه دولتی موافق است. وی معتقد است که آن کاربست تئوریک انقلاب مداوم برای آمریکا است.

ما از وضعیت واقعی به پیش می‌رویم: در آمریکا تقریباً 13 میلیون سیاهپوست وجود دارد؛ بیشتر آن‌ها در ایالات جنوبی (نوار جغرافیایی سیاهپوستان) مستقر هستند. در ایالت‌های شمالی سیاهپوستان به مثابه کارگران صنعتی در جوامع صنعتی متمرکز شده‌اند، در جنوب آن‌ها عمدتاً کشاورز و یا زارعان سهم بگیر هستند.

تروتسکی: آیا آن‌ها از دولت یا از صاحبان خصوصی اجاره می‌گیرند؟
سوابک: از مالکان خصوصی، از کشاورزان سفیدپوست و صاحبان مزارع. برخی از سیاهپوستان صاحب زمینی هستند که آنان کشت اش می‌کنند. جمعیت سیاهپوست شمال در سطح پایین تری نگه داشته شده است. از نظر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ تحت شرایط سرکوبگرانه جیم کرو Jim Crow در جنوب. آن‌ها از بسیاری از اتحادیه‌های مهم صنفی منع شده‌اند. در راستای جنگ و از زمان جنگ، مهاجرت از جنوب افزایش یافته است؛ شاید حدود چهار تا پنج میلیون نفر هم اکنون در شمال زندگی می‌کنند. جمعیت سیاهپوستان شمالی بطور چشمگیری پرولتاریایی است، اما در جنوب نیز پرولتاریایی شدن در حال گسترش است.

امروز هیچکدام از ایالت‌های جنوبی اکثریتی سیاهپوست ندارند. این امر بر مهاجرت سنگین، به شمال را تاکید می‌کند. ما این سنوال را اینگونه مطرح می‌کنیم: آیا سیاهپوستان، در مضمونی سیاسی، اقلیتی ملی هستند یا اقلیتی نژادی؟ سیاهپوستان کاملاً وفق داد شده، آمریکایی شده‌اند، و زندگی

آن‌ها در آمریکا، سنت‌های گذشته را متعادل‌گردانده، آن‌ها را اصلاح و تغییر داده است. ما نمی‌توانیم سیاهپوستان را در مفهوم داشتن زبان جداگانه‌اشان یک اقلیت ملی در نظر بگیریم. آن‌ها نه هیچ آداب و رسوم ملی، ویا آداب و رسوم فرهنگی و یا مذهبی خاصی داشته؛ و نه دارای منافع اقلیت ملی خاصی هستند. غیر ممکن است که در این مضمون از آن‌ها به مثابه اقلیتی ملی صحبت نمود. بنابراین عقیده ما این است که سیاهپوستان آمریکایی اقلیتی نژادی هستند که موقعیت و علایق‌اشان تابع روابط طبقاتی کشور و وابسته به آن است.

برای ما سیاهپوستان عامل مهمی در مبارزه طبقاتی هستند، تقریباً یک عاملی تعیین‌کننده. آن‌ها بخش مهمی از پرولتاریا هستند. در آمریکا همچنین خرده بورژوازی سیاهپوست وجود دارد اما نه به آن اندازه قدرتمند و به آن اندازه تاثیرگذارنده، آنچنان که نقش خرده بورژوازی و بورژوازی را در میان مردم بطور قومی ستم‌دیده (استعماری) را ایفا بنمایند.

شعار استالینستی "خودمختاری" در اصل بر اساس یک سنجش از سیاهپوستان آمریکایی به مثابه اقلیتی ملی استوار گشته است، که باید به مثابه متحدی بر آنان فائق گردید. برای ما این سنوال پیش می‌آید: آیا ما می‌خواهیم بر سیاهپوستان به مثابه متحدی براین اساس، پیروز گردیم و بر چه کسی ما می‌خواهیم پیروز گردیم، پرولتاریای سیاهپوست را یا خرده بورژوازی سیاهپوست را؟ برای ما به نظر می‌رسد که ما با این شعار عمده‌تاً بر خرده بورژوازی پیروز خواهیم گشت و بر اساس چنین مبنایی می‌توانیم ما به مثابه متحدی تمایل زیادی به پیروزی برآنان داشته باشیم؟ ما تصدیق می‌کنیم که کشاورزان فقیر و زارعان سهم‌بگیر نزدیکترین متحدان پرولتاریا هستند،

اما نظر ما این است که بر آنان بطور عمده بر اساس مبارزه طبقاتی می‌توان پیروز گردید. سازش در مورد این مسئله اصولی، متحدان خرده بورژوایی را بر پرولتاریا و همینطور کشاورزان فقیر مقدم خواهد نمود. ما وجود مراحل مشخص توسعه را که نیاز به شعارهای خاص دارند، را تشخیص می‌دهیم. اما برای ما به نظر می‌رسد که شعار استالینیست‌ها مستقیماً به "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" منتهی می‌شود. اتحاد کارگران، سیاه و سفید، ما باید اقدامات را با یک زیربنای طبقاتی آماده نماییم، اما در عین حال ضروری است که موضوعات نژادی را نیز برسمیت شناخت و علاوه بر شعارهای طبقاتی، شعارهای نژادی را نیز به پیش برد. عقیده ما این است که از این حیث شعار اصلی باید "برابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای سیاهپوستان" باشد و همچنین شعارهایی که از آن سرچشمه می‌گیرد. این شعار به طور طبیعی با شعار استالینیستی "خودمختاری" برای یک اقلیت ملی خیلی متفاوت است. رهبران حزب [کمونیست] معتقدند که بر کارگران و کشاورزان سیاهپوست تنها بر اساس این شعار می‌توان پیروز گشت. برای شروع، این برای سیاهپوستان در سر تا سر کشور چیزی مترقی بود، اما امروز فقط برای ایالت‌های جنوبی است. این اعتقاد ماست که ما می‌توانیم بر کارگران سیاهپوست فقط بر اساس شعارهای طبقاتی و همچنین پیشبرد شعارهای نژادی مراحل واسطی لازم توسعه پیروز گردیم. ما همچنین اعتقاد داریم که با این رویه بر کشاورزان فقیر سیاهپوست به مثابه متحدانی مستقیم پیروزی میسر خواهد گشت.

در اصل در رابطه با مسئله سیاهپوستان مشکل شعارها معضل یک برنامه عملی است.

تروتسکی: نقطه نظر رفقای آمریکایی کاملاً غیرقانع کننده به نظر من می‌رسند. "خودمختاری" یک خواست دموکراتیک است. رفقای آمریکایی ما بر ضد این خواست دموکراتیک، خواستی لیبرال را به پیش می‌برند. این خواست لیبرالی علاوه بر این پیچیده است. من می‌دانم که "برابری سیاسی" به چه معنی است. اما معنای برابری اقتصادی و اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری چیست؟ آیا این به معنای مطالبه نظر مردم است که همگی باید از حمایت یکسان قوانین برخوردار باشند؟ اما این برابری سیاسی است. شعار "برابری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی" دو پهلو به نظر می‌رسد و ضمن اینکه به نظر من واضح نیست، با همه این‌ها خود را به راحتی در معرض سوء تفسیر قرار می‌دهد.

سیاهپوستان یک نژاد هستند و نه یک ملت: ملت‌ها تحت شرایطی مشخص از یک سرشت نژادی می‌بالند. سیاهپوستان در آفریقا هنوز یک ملت نیستند اما در پروسه بنا گذاری یک ملت هستند. سیاهپوستان آمریکایی در سطح فرهنگی بالاتری قرار دارند. اما در اونجا درحالی که آن‌ها تحت فشار آمریکایی‌ها هستند، آن‌ها به توسعه سیاهپوستان در آفریقا علاقمند می‌شوند. سیاهپوست آمریکایی برای آفریقا رهبرانی پرورش خواهد داد، که می‌توان با اطمینان گفت که این به نوبه‌ی خود بر پیشرفت آگاهی سیاسی در آمریکا تأثیر خواهد گذاشت.

البته ما سیاهپوستان را برای مبدل شدن به یک ملیت ملزم نمی‌کنیم؛ اگر آن‌ها بخواهند، آنوقت این مسئله آگاهی آن‌هاست، یعنی آنچه آن‌ها می‌طلبند و آنچه که آنان برایش تلاش می‌کنند. ما می‌گوییم: اگر سیاهپوستان آن‌ها را می‌خواهند، پس ما باید تا آخرین قطره خون علیه امپریالیزم بجنگیم، تا آن‌ها

حقیقت را بدست بیاورند، در هر کجا و بدانگونه که دلخواه آنان است، یک تکه زمین را برای خودشان جدا سازند. این واقعیت که آن ها امروز در هیچ ایالتی اکثریت ندارند مهم نیست. این نه مسئله قدرت دولت ها بلکه قدرت سیاهپوستان است. اینکه در نواحی قریب به اتفاق سیاه پوستان سفید پوستان نیز وجود داشته اند و زین پس هم باقی خواهند ماند، مسئله ای نیست و ما امروز نیازی به شکستن سرهایمان بخاطر این احتمال که بعضی اوقات سفیدپوستان توسط سیاهپوستان سرکوب بشوند، نداریم. به هر حال سرکوب سیاهپوستان آن ها را به سمت وحدت سیاسی و ملی سوق می دهد.

اینکه شعار "خودمختاری" به جای کارگران بر خرده بورژوازی پیروز خواهد گشت- این استدلال همچنین برای شعار برابری خوب است. واضح است که عناصر ویژه سیاهپوستان که بیشتر در معرض دید عموم قرار می گیرند (تجارتگران، روشنفکران، وکلا و غیره) فعال ترند و نسبت به نابرابری فعال تر عمل می نمایند. ممکن است بتوان گفت که خواسته های لیبرالی و همچنین دموکراتیک در وهله اول خرده بورژوازی را و فقط بعداً کارگران را به خود جلب خواهد نمود.

اگر اوضاع به گونه ای بود که در آمریکا عملیات مشترکی مابین کارگران سفیدپوست و رنگین پوست وجود می داشت، که برادری طبقاتی هم اکنون به یک واقعیت تبدیل شده بود، آنگاه شاید استدلال های رفقای ما پایه و اساسی می داشتند - من نمی گویم که آن ها بر حق خواهند بود- شاید آنگاه ما کارگران رنگین پوست را از سفیدپوست جدا نماییم، اگر با شعار "خودمختاری" شروع بنماییم.

امروز اما در رابطه با سیاهپوستان، کارگران سفیدپوست سرکوبگرانند، شرورند، که سیاهپوست و زردپوست را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند، آن‌ها را مورد تحقیر قرار می‌دهند و به چوبه‌ی دار آویزان می‌کنند. امروز هنگامی که کارگران سیاهپوست با خرده بورژوازی خود متحد می‌شوند، بادلیل این است که آن‌ها هنوز به اندازه کافی توسعه نیافته‌اند تا از حقوق ابتدایی خود دفاع نمایند. برای کارگران ایالت‌های جنوبی خواسته لیبرال "برابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی" بدون شک به معنای پیشرفت است، اما درخواست "خود مختاری" پیشرفت بیشتری است. با این حال، شعار "برابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی" آن‌ها را به راحتی می‌توانند گمراه نماید ("طبق قانون، شما این برابری را دارید").

وقتی که ما به آن حدی برسیم که سیاهپوستان بگویند ما می‌خواهیم خود مختاری داشته باشیم؛ آن‌ها سپس موضعی خصمانه بسوی امپریالیزم آمریکا اتخاذ می‌کنند. در آن مرحله، کارگران هم اکنون بسیار مصمم‌تر از خرده بورژوازی خواهند بود. سپس کارگران خواهند دید که خرده بورژوازی ناتوان از مبارزه است و بجایی نمی‌رسد، اما آن‌ها هم‌اتطور هم‌زمان خواهند فهمید که کارگران کمونیست سفیدپوست برای مطالبات خود می‌جنگند و آن‌ها را، پرولتاریای سیاهپوست را، به سمت کمونیزم سوق خواهد داد.

Weisbord در مفهوم مشخصی درست می‌گوید که "خود مختاری" سیاهپوستان متعلق به مسئله انقلاب مداوم در آمریکا است. سیاهپوستان از طریق بیدار گشتگی خود، از طریق تقاضای خودمختاری خود، و از طریق بسیج دموکراتیک نیروهای خود، به سمت پایه‌ی طبقاتی سوق داده می‌شوند. خرده بورژوازی تقاضا برای "برابری اجتماعی، سیاسی، اقتصادی" و

"خودمختاری" را خواهد پذیرفت، اما ثابت می‌کند که در این مبارزه کاملاً ناتوان است؛ پرولتاریای سیاهپوست منادی پیشروی خرده بورژوازی بسوی انقلاب پرولتاری خواهد شد. این شاید برای آن‌ها مهمترین مسیر باشد. بنابراین، من دلیلی نمی‌توانم ببینم که چرا ما نباید تقاضای برای "خودمختاری" را به پیش ببریم.

من مطمئن نیستم به آنکه اگر سیاهپوستان در ایالت‌های جنوبی نیز به زبان سیاهان خود صحبت می‌کنند. در حال حاضر که آن‌ها فقط به دلیل سیاه بودن به دار کشیده می‌شوند، طبیعتاً می‌ترسند آنان که به زبان سیاهان خود صحبت کنند؛ اما هنگامی که آزاد شوند، زبان سیاه آنان دوباره زنده خواهد گشت. من به رفقای آمریکایی توصیه می‌کنم که این سنوال را بسیار جدی بررسی نمایند، از جمله زبان در ایالات‌های جنوبی را. به خاطر همه این فراماسون‌ها، من در مورد این سنوال ترجیح می‌دهم که بر دیدگاه حزب [کمونیست] تکیه نمایم؛ البته، با تصدیق اینکه: من هرگز این موضوع را مطالعه نکرده‌ام و در اظهار نظرهایم با ملاحظاتی کلی به پیش می‌روم. من فقط بر استدلالاتی که توسط رفقای آمریکایی مطرح شده‌اند تکیه می‌کنم. من آن‌ها را ناکافی می‌یابم و از نقطه نظر شوونیزم آمریکایی آن‌ها را یک امتیاز خاص ملاحظه کرده، که به عقیده من به نظر خطرناک می‌رسند.

ما هنگامی که در مورد این مسئله با مطالبات خود به پیش می‌رویم چه چیزی را می‌توانیم از دست بدهیم، و چه چیزی را امروز سیاهپوستان از دست می‌دهند؟ ما آن‌ها را مجبور به جدا شدن از ایالت‌ها نمی‌کنیم، اما آنان برای خودمختاری حق کامل دارند و هنگامی که آن‌ها چنین تمایلی داشته باشند، ما آن‌ها را با تمام ابزاری که در اختیار داریم در [فتح] این حق،

حمایت و دفاع خواهیم کرد، به همانگونه که ما از همه مردم ستمدیده دفاع می‌نماییم.

Swabeck: من اعتراف می‌کنم که شما استدلال‌ات قدرتمندی را مطرح کرده‌اید، اما من هنوز کاملاً قانع نشده‌ام. وجود یک زبان خاص سیاهپوستان در ایالت‌های جنوبی امکان‌پذیر است؛ اما به‌طور کلی همه سیاهان آمریکایی به انگلیسی صحبت می‌کنند. آن‌ها کاملاً وفق داده شده‌اند. دین آن‌ها بپتیست آمریکایی است و زبان در کلیساهای آنان نیز انگلیسی است.

برابری اقتصادی را ما به هیچ وجه در معنایی حقوقی احساس نمی‌کنیم. در شمال (البته همین‌طور در ایالت‌های جنوبی) دستمزدها برای سیاهپوستان همیشه پایین‌تر از کارگران سفیدپوست است و غالباً ساعات آن‌ها طولانی‌تر است، یعنی می‌توان گفت این به مثابه یک اصل عادی پذیرفته شده است. علاوه بر این، نامطبوع‌ترین کارها به سیاهپوستان اختصاص داده شده است. به خاطر این شرایط است که ما خواستار برابری اقتصادی برای کارگران سیاه هستیم.

ما حق سیاهپوستان برای خودمختاری را چالش نمی‌کنیم. این موضوع اختلاف ما با استالینیست‌ها نیست. اما ما صحت شعار "خودمختاری" به مثابه ابزاری برای پیروز گشتن بر توده‌های سیاهپوست را به چالش می‌کشیم. انگیزه نخستین مردم سیاه در وهله‌ی اول در مسیر بسوی برابری در مفهومی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. در حال حاضر حزب شعار "خودمختاری" را فقط برای ایالت‌های جنوبی به پیش می‌برد. البته به سختی می‌توان انتظار داشت که سیاهان صنایع شمالی باید بخواهند به جنوب برگردند، و برعکس هیچ نشانه‌ای از چنین تمایلی وجود ندارد. درخواست

فورموله نشده آنان برای "برابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی" بر اساس شرایطی است که در آن زندگی می‌کنند. در جنوب نیز همین مورد است. به همین دلیل است که ما معتقدیم که این شعار نژادی مهمی است. ما به سیاهپوستان با همان حسی که مردم تحت ستم ملی در کشورهای مستعمره قرار دارند نگاه نمی‌کنیم. این اعتقاد ماست که شعار استالینیست‌ها گرایش دارد که سیاهپوستان را از پایه طبقاتی دور نموده و بیشتر در جهت پایه‌ای نژادی رهبری نماید. این دلیل اصلی مخالف بودن ما با آن است. ما بر این اعتقاد هستیم که شعار نژادی در مفهوم ارانه شده توسط ما مستقیماً به پایه‌ای طبقاتی هدایت می‌شود.

فرانک: آیا در آمریکا جنبش‌های ویژه سیاهان وجود دارد؟

Swabeck: بله تا اندازه‌ای. ابتدا جنبش گاروی Garvey را براساس هدف به مهاجرت به آفریقا را داشتیم. این طرفداری بزرگی داشت اما به مثابه یک فریبکاری در هم شکسته شد. هم اکنون چیز زیادی از آن باقی نمانده است. شعار آن ایجاد جمهوری سیاهان در آفریقا بود. جنبش‌های دیگر سیاهپوستان بر اساس خواسته‌های برابری اجتماعی و سیاسی بنا شده‌اند، به عنوان مثال، اتحادیه [مشارکت ملی] برای پیشرفت افراد رنگین پوست است. این یک جنبش نژادی بزرگی است.

تروتسکی: من معتقدم که درخواست برای "برابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی" نیز باید باقی بماند و من مخالف این خواسته صحبت نمی‌کنم. این تا اندازه‌ای پیشرفتی است که تحقق نیافته است. توضیح رفیق سوابک در رابطه با مسئله برابری اقتصادی بسیار مهم است. اما این به تنهایی هنوز مسئله سرنوشت سیاهان را، مسئله «ملت» و غیره را بدین ترتیب تعیین

نمی‌کند. بر اساس استدلال رفقای آمریکایی می‌توان به عنوان مثال گفت که بلژیک نیز به مثابه يك ملت حقی ندارد. بلژیکی‌ها کاتولیک هستند و بخش بزرگی از آنان به زبان فرانسه صحبت می‌کنند. چطور است اگر فرانسه با چنین استدلالی آنان را ضمیمه خود کند؟ همچنین مردم سوئیس بواسطه‌ی ارتباطات تاریخی خود، که با وجود زبان‌ها و مذاهب مختلف، خود را به مثابه یک ملت احساس می‌کنند. یک معیار انتزاعی در مورد این مسئله تعیین کننده نیست، اما بسیار تعیین کننده‌تر آگاهی تاریخی، احساسات و انگیزه‌های آنان است. اما آن همچنین به طور تصادفی تعیین نمی‌شود بلکه با شرایط کلی معین می‌شود. موضوع مذهب کاملاً هیچ ارتباطی با این مسئله ملت ندارد. غسل تعمید سیاهان چیزی کاملاً متفاوت از غسل تعمید راکفلر است: این‌ها دو مذهب متفاوتی هستند.

استدلال سیاسی رد درخواست برای "خودمختاری" دگرترین گرای است. که همیشه در روسیه در مورد مسئله "خودمختاری" شنیده ایم. تجربیات روسیه به ما نشان داده است که گروه‌هایی که بر پایه‌ی دهقانی زندگی می‌کنند، ویژگی‌ها، آداب و رسوم، زبان و غیره خود را حفظ می‌کنند و با فرصتی داده شده دوباره آن‌ها بسط داده می‌شوند.

سیاهپوستان هنوز بیدار نگشته اند و آنان هنوز با کارگران سفیدپوست متحد نشده‌اند. 99/9 درصد از کارگران آمریکایی شون نیست هستند، در رابطه با سیاهپوستان آنان دژخیم‌اند و نسبت به چینی‌ها هم همینطور. ضروری است که جانوران آمریکایی را آموزش داد. لازم است که آن‌ها را مجبور کرد که بفهمند که دولت آمریکا کشور آنان نیست و اینکه آن‌ها نیاستی قیمان این دولت باشند. آن کارگران آمریکایی‌ای که می‌گویند: سیاهپوستان باید جدا

گردند وقتی که آن را طلب نمایند و ما از آن ها در برابر پلیس آمریکا دفاع خواهیم کرد - آنان انقلابی هستند، من به آنان اعتماد دارم.

این استدلال که شعار "خودمختاری" از پایه ی طبقاتی دور می‌گردد، انطباقی با ایدئولوژی کارگران سفیدپوست است. سیاهپوست تنها زمانی که کارگر سفیدپوست فرهیخته گردد به نقطه نظر طبقاتی می‌تواند نائل گردد. در مجموع، مسئله مردم کشورهای مستعمره در وهله ی اول مسئله بسط کارگران مناطق شهری است.

کارگر آمریکایی بطور غیر قابل توصیفی ارتجاعی است. امروز نشان داده شده است که او حتی هنوز بر ایده بیمه اجتماعی فائق نیامده است. به همین دلیل کمونیست های آمریکایی موظفند مطالباتی اصلاحی را به پیش ببرند.

وقتی امروز سیاهپوستان خواستار خود مختاری نیستند، طبیعتاً به خاطر همان دلیلی است که کارگران سفیدپوست هنوز شعار دیکتاتوری پرولتری را به پیش نمی‌برند. هنوز به ذهن سیاهپوست فقیر خطور نکرده است که جرأت کند برای خودش تکه ای از ایالات بزرگ و مقتدر را حک نماید. اما کارگر سفیدپوست باید به سیاهپوستان در نیمه راه ببیوندد و به آنان بگوید: "آن وقتی که می‌خواهید جدا گردید، حمایت ما را خواهید داشت". کارگران چک نیز از طریق گسستن از اوام به دولتشان به کمونیزم رسیدند.

من معتقدم که با تکان دهنده گی و عقب ماندگی تنوریک و سبقت پیشروی اقتصادی، بیداری طبقه ی کارگر کاملاً به سرعت به جلو خواهد رفت. جداره ایدئولوژیکی قدیمی از هم خواهد پاشید، همه سنوالات به یکباره پدیدار خواهند گشت، و از آنجایی که کشور از نظر اقتصادی بسیار رشد کرده است، انطباق سیاسی و تنوریک با سطح اقتصادی بسیار سریع حاصل خواهد

گشت. سپس ممکن است که سیاهپوستان به پیشرفته‌ترین بخش تبدیل گردند. ما هم اکنون نمونه مشابهی در روسیه داریم. روس‌ها سیاهپوستان اروپایی بودند. بسیار ممکن است که سیاهپوستان نیز از طریق خودمختاری، پیش از توده کارگران سفیدپوست در چند گام بلند به سوی دیکتاتوری پرولتاریا به پیش بروند. آن‌ها سپس مجهز به طلایه‌داری خواهند گشت. من کاملاً مطمئن هستم که آن‌ها در هر موردی بهتر از کارگران سفیدپوست مبارزه خواهند کرد. آن‌ها در هر حال، تنها می‌تواند در صورتی اتفاق بیفتد که حزب کمونیست یک مبارزه ناسازشکارانه و بیرحمانه‌ای را نه بر علیه تعصبات فرض شده ملی سیاهپوستان بلکه بر علیه تبعیضات غول‌آسای کارگران سفیدپوست بجلو ببرد و هیچ مصالحه‌ای با آن ننماید.

سوابک: پس عقیده شما اینست که شعار "خودمختاری" ابزاری برای به حرکت در آوردن سیاهپوستان بر علیه امپریالیزم آمریکا خواهد بود؟
تروتسکی: طبیعتاً، بدین ترتیب سیاهپوستان می‌توانند ایالت خود را حک کرده و از آمریکای قدرتمند بیرون کشانند و با حمایت کارگران سفیدپوست خودآگاهی آنان به طرز چشمگیری توسعه می‌یابد.

اصلاح‌طلبان و تجدیدنظرخواهان درباره‌ی این موضوع که سرمایه‌داری وظیفه تمدن‌سازی در آفریقا را دارد بدوش می‌کشد، و اگر مردم آفریقا به حال خود رها شوند، آن‌ها بیشتر مورد سوء استفاده بازرگانان و غیره قرار می‌گیرند، بسیار بیشتر از حالا وقتی که حداقل آنان تا اندازه‌ای معین از حمایتی قانونی برخوردارند، بسیار نوشته‌اند.

تا یک حد معینی این استدلال می‌تواند صحیح باشد. اما در این مورد، اول از همه مسئله‌ی کارگران اروپایی نیز مطرح است: بدون رهایی خودشان،

رهایی واقعی مستعمرات نیز ممکن نیست. وقتی که کارگر سفیدپوست نقش استثمارگر را ایفا می‌کند، او نمی‌تواند خودش را، و حتی کمتر مردم مستعمرات را آزاد نماید. خودمختاری مردمان مستعمرات می‌تواند در دوره هایی معین به نتایج متفاوتی برسد؛ در هر حال، در مثال نهایی، این امر به مبارزه علیه امپریالیزم و رهایی مردمان مستعمرات منجر می‌شود.

سوسیال دموکراسی اتریش (بخصوص رنر Renner) نیز قبل از جنگ [جهانی اول] مسئله اقلیت های ملی را به طوری انتزاعی مطرح نمود. آن ها به همین ترتیب استدلال کردند که شعار "خودمختاری" تنها می‌تواند کارگران را از نقطه نظر طبقاتی دور نماید و اینکه چنین ایالت های اقلیتی نمی‌توانند مستقل زندگی کنند. آیا اینگونه مطرح کردن این مسئله درست است یا نادرست؟ آن سئوالی انتزاعی بود. سوسیال دموکرات های اتریشی گفتند که اقلیت های ملی ملت نیستند. ما امروز چه می‌بینیم؟ قطعات جداگانه ای [از امپراتوری قدیمی اتریشی-مجارستانی، به ریسمان کشیده شده توسط هابسبورگ ها] وجود دارند، و نسبتا بد، اما آن ها وجود دارند. بلشویک ها در روسیه همیشه برای خود مختاری اقلیت های ملی از جمله حق جدایی کامل مبارزه نمودند. با این حال، این گروه ها با دستیابی به خودمختاری، همچنان در اتحاد جماهیر شوروی باقی مانده اند. اگر سوسیال دموکراسی اتریش پیش از این سیاستی صحیح را در مورد این مسئله پذیرفته بود، آن ها به گروه های اقلیت ملی می‌گفتند: "شما حق کامل تعیین سرنوشت خود را دارید، ما هیچ منافعی نداریم که شما را در دست سلطنت مطلقه هابسبورگ نگه داریم" - بنابراین ممکن می‌بود که پس از انقلاب فدراسیون بزرگی از دانوب Danube ایجاد نمود. دیالکتیک تحولات نشان

می‌دهد که در جایی که مرکزیت تنگ وجود داشته است، دولت تکه پاره گشته و در آن جایی که حق تعیین سرنوشت کامل پیشنهاد گردید، یک دولت واقعی ایجاد شد و متحد باقی ماند.

مسئله سیاهپوستان برای آمریکا از اهمیت عظیمی برخوردار است. اتحادیه باید بحثی جدی را درباره این مسئله برعهده بگیرد، شاید در یک خبرنامه‌ی داخلی.

مترجم: ژاله سهند

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل نشر کارگری سوسیالیستی: nashrKargarSocialisti@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آنری



نشر کارگری سوسیالیستی